

فنی باش...

طنز
۱۱۰

تاریخچه فنعت
۱۰۱

حرف اول
۱۱۱

اهمیت بلند دار که مردان روزگار
از همت بلند به جای رسیده اند.
۱۱۰

apply
Production
کاربردی

داستان ما با علم
به کجا می رسد؟
۱۰۰

دانشگاه
پشتکار
هدف
مهندسی
کنکور
کاربردی
مهندسی
کاربردی
تولید
فناوری
مهندسی
کاربردی
تولید
فناوری
مهندسی
کاربردی
تولید
فناوری

TEC
مهندسی
کاربردی
تولید
فناوری
مهندسی
کاربردی
تولید
فناوری
مهندسی
کاربردی
تولید
فناوری

نظر خود بچه ها چیه؟!
۱۱۰



و هرگز (در برابر دشمن)

و هرگز (در برابر دشمن) سست نشوید
و (از مصائبی که بر شما وارد می‌شود)
غمگین مباشید که شما برترید اگر
مؤمن (واقعی) باشید

آل عمران-۱۳۹

سست نشوید

و هرگز (در برابر دشمن)
سست نشوید و (از
مصائبی که بر شما وارد
می‌شود) غمگین مباشید
که شما برترید اگر مؤمن
(واقعی) باشید آل
عمران-۱۳۹

و هرگز (در برابر دشمن) سست نشوید
و (از مصائبی که بر شما وارد می‌شود)
غمگین مباشید که شما برترید اگر مؤمن
(واقعی) باشید آل عمران-۱۳۹

پلاک ۱.

مدیر مسئول : جمال نظامی پور

سر دبیر : سجاد محمدی

پست الکترونیکی: pelak01@gmail.com

شماره: ۰۰۱۰

سال: ۰۱۰۱



حرف اول

به قلم سر دبیر

بعد از یک توقف طولانی در روند نشریه دانشکده برق (پلاک ۰۱) همایش آپلائی، چند سانتی متر عمیق تر بهانه ای شد تا در کالبد بی جان نشریه دانشکده مان بدمیم و به آن حیاتی دوباره ببخشیم و همچون سال های گذشته با هم به حرف بنشینیم. حرف هایی که جنسشان کمی متفاوت تر از آن چیزهاییست که بیرون می شنویم. چرا که حاصل هم اندیشی بچه های دانشکده خودمان بوده و از قیل و قال های مرسوم نسبتاً مبری می باشد. اما این بار قصد داریم با ولتاژی بالاتر کار را شروع کنیم و به امید خدا با همان ولتاژ بالا کار را ادامه دهیم تا جریانی بزرگتر در سطور کاغذ برقرار گردد و گرمایی بیشتر به جمعمان بدهد!

و اما موضوعی که این بار بهانه ای شد تا مهمانان شویم، مجموعه همایش هایی است که دوستان خودمان در بسیج دانشکده برق و کامپیوتر، مکانیک و همچنین در دانشکده م.شیمی مشغول برگزاری آن هستند. مجموعه همایش هایی تحت عنوان فنعت. امسال سال دومی است که این مجموعه همایش ها با موضوع فوت و فن صنعتی شدن برگزار می شود.

داستان از آن جایی شروع شد که یک عده -و باز هم؛ تاکید می کنم از دوستان خودمان- به این فکر افتادند که چرا دانشگاه های ما کارآمدی مناسبی ندارند؟ چرا دانشجوی ما بعد از فارغ التحصیلی -آن هم نه در یک دانشگاه معمولی، بلکه به قول عده ای از بزرگان و پیران این سرای که مهد مهندسی کشور خوانندش- نمی توانند در صنعت موفق باشند؟ چرا نرخ نامیدی و دلسردی در این دانشجویان این قدر بالا است؟ مگر همین ها نبودند که بعد از ربودن گوی سبقت از هم سن و سال های خود توانستند غولی به نام کنکور را پشت سر گذاشته و وارد مهدهای علمی (!) کشور شوند؟ پس چرا اکنون در گذراندن واحدهای درسی مانده اند؟ یا بهتر بگویم، دغدغه شان صرفاً گذراندن دروس شده است؟ انگار که فقط آمده اند تا بخشی از عمرشان را داخل مهدهای مذکور سپری کنند. چرا هنگام انتخاب واحد به دنبال استادی هستند که بیشتر نموداری نمره می دهد^۱ و یا دوست دارند با استادی درس بردارند که تمرین کم تری می دهد؟!

آن شور و هیجان در علم آموزی کجا رفت؟ سختی دروس و حرف هایی از این قبیل که گاهی از گوشه و کنار شنیده می شود نمی تواند علت معقولی باشد. چرا که اگر بنا به سختی باشد، مرحله ای که توسط همین دانشجویان پشت سر گذاشته شد -کنکور- سخت تر از گذراندن چند واحد درسی در این مهد ها بود. پس همه ی کسانی که اکنون در مهدهای مهندسی کشور مشغول به تحصیل علم (!) هستند اثبات نموده اند از نظر هوش و استعداد و یا حداقل از منظر پشتکار افراد قوی ای می باشند. یعنی مشکل این هم نیست! اما اشکال کار کجاست؟

در این فرصت کوتاه^۲ علت هایی را که به نظرمان مهم رسید ذکر خواهیم کرد و همچنین راهکارهایی هم ارائه خواهیم داد. سخن افراد موفق در زمینه های مهندسی را خواهیم شنید و تجارب آن ها را به خدمت خواهیم گرفت. همه و همه را نقشه راهمان خواهیم کرد تا بتوانیم از فرصت تحصیلی باقی مانده نهایت استفاده را ببریم.

در پایان امیدوارم؛ اهدافی که تمام فنعتی ها برای آن زحمت کشیده اند؛ در آینده ی قریب محقق شود و حرف امروز آن ها، تبدیل به گفتمانی همگانی گردد. حتی بالاتر از تحقق گفتمان همگانی، به امید خدا این دغدغه ها در آینده نزدیک جامه عمل به تن کند.

۱. اسکیل

۲. همایش ها و همچنین نشریه



... بر آنچه به تو رسد (از سختی های حوادث و در مقام انجام وظایف خلقی و خالق) صبر کن، که اینها از واجبات امور و مهقات کارهاست. لقمان - ۱۷

فاطمه قنادی، کارشناسی نرم افزار

همه

از

هدست بلند دار که مردان روزگار

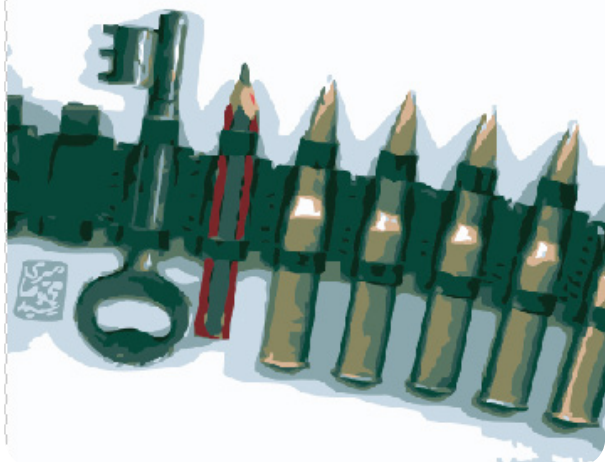
تاریخ جنگ را باید خواند. ایران در طول هشت سال جنگ تحمیلی شاهد از دست دادن دویست و بیست و یک هزار و ششصد و هشتاد و دو نفر از جوانان و فرماندهان خود بود. همچنین این جنگ پانصد و پنجاه و چهار هزار و هشتصد و پنجاه و هشت رزمنده جانباز به یادگار گذاشت. جنگ برای کشور ما صدمات زیادی به بار آورد. شهرهای بسیاری ویران شدند. ویرانی‌هایی که سالها زمان لازم داشت تا ترمیم شوند. اما تاریخ دفاع هشت ساله ما صفحات دیگری هم دارد. صفحاتی که ثمره‌اش ویرانی نبود، بلکه آبادانی و پیشرفت بود.

قبل از انقلاب اسلامی تمامی تجهیزات نظامی ایران را آمریکا یا متحدانش در جهت منافع خودشان تامین می‌کردند. در سال آخر مانده به پیروزی انقلاب؛ شاه فرصت وارد کردن سلاح سنگین را پیدا نکرد. و پس از پیروزی انقلاب شرایط بکلی تغییر کرد. ایران تحت سخت‌ترین تحریم‌ها قرار گرفت. تحریم‌های سختی که جمهوری اسلامی ایران را در تنگنا قرار می‌داد.

در چنین شرایطی در، ۳۱ شهریور سال ۵۹، رژیم عراق اقدام به حمله نظامی علیه جمهوری اسلامی ایران کرد و با در نظر گرفتن یک سری محاسبات به دنبال سرنگونی جمهوری اسلامی ایران ظرف یک هفته بود. محاسباتی که کمبودهای تجهیزات نظامی ایران را به خوبی می‌دانست. شاید نقل خاطره‌ای از مقام معظم رهبری بتواند شرایط را به خوبی ترسیم کند:

« در روزهای سوم چهارم جنگ بود، توی اتاق جنگ ستاد مشترک، همه جمع بودیم؛ بنده هم بودم، مسئولین کشور؛ رئیس جمهور، نخست وزیر - آن وقت رئیس جمهور بنی صدر بود، نخست وزیر هم مرحوم رجائی بود - چند نفری از نمایندگان مجلس و غیره، همه آنجا جمع بودیم، داشتیم بحث میکردیم، مشورت میکردیم. نظامی‌ها هم بودند. بعد یکی از نظامی‌ها آمد کنار من، گفت: این دوستان توی اتاق دیگر، یک کار خصوصی با شما دارند. من پا شدم رفتم پیش آنها. مرحوم فکوری بود، مرحوم فلاحتی بود - اینهایی که یادم است - دو سه نفر دیگر هم بودند. نشستیم، گفتیم: کارتان چیست؟ گفتند: ببینید آقا! - یک کاغذی در آوردند. این کاغذ را من عیناً الان دارم - توی یادداشتها نگه داشته‌ام که خط آن برادران عزیز

امام خمینی
خود را برای یک
جهاد علمی و عملی
آماده سازید





بلند به جای رسیده اند

ما بود - هواپیماهای ما اینهاست؛ مثلاً اف ۵، اف ۴، نمیدانم سی ۱۳۰، جی، جی، انواع هواپیماهای نظامی ترابری و جنگی؛ هفت هشت ده نوع نوشته بودند. بعد نوشته بودند از این نوع هواپیما، مثلاً ما ده تا آماده‌ی به کار داریم که تا فلان روز آمادگیاش تمام میشود. اینها قطعه‌های زودتعبیر دارند - در هواپیماها قطعه‌هایی هست که در هر بار پرواز یا دو بار پرواز باید عوض بشود - میگفتند ما این قطعه‌ها را نداریم. بنابراین مثلاً تا ظرف پنج روز یا ده روز این نوع هواپیما پایان میبذیرد؛ دیگر کانه نداریم. تا دوازده روز این نوع دیگر تمام میشود؛ تا چهارده پانزده روز، این نوع دیگر تمام میشود. بیشترین سی ۱۳۰ بود. همین سی ۱۳۰ هائی که حالا هم هست که حدود سی روز یا سی و یک روز گفتند که برای اینها امکان پرواز وجود دارد. یعنی جمهوری اسلامی بعد از سی و یک روز، مطلقاً وسیله‌ی پرنده‌ی هوائی نظامی - چه نظامی جنگی، چه نظامی پشتیبانی و ترابری - دیگر نخواهد داشت؛ خلاص! گفتند: آقا! وضع جنگ ما این است؛ شما بروید به امام بگوئید. من هم از شما چه پنهان، توی دلم یک قدری حقیقتاً خالی شد! گفتیم عجب، واقعاً هواپیما نباشد، چه کار کنیم! او دارد با هواپیماهای روسی مرتباً می‌آید... گفتیم خیلی خوب. کاغذ را گرفتیم، بردم خدمت امام، جماران؛ گفتیم: آقا! این آقایان فرماندهان ما هستند و ما دار و ندار نظامیمان دست اینهاست. اینها این جور می‌گویند؛ می‌گویند ما هواپیماهای جنگیمان تا حداکثر مثلاً پانزده شانزده روز دیگر دوام دارد و آخرین هواپیمایمان که هواپیما سی ۱۳۰ است و ترابری است، تا سی روز و سه روز دیگر بیشتر دوام ندارد. بعدش، دیگر ما مطلقاً هواپیما نداریم. امام نگاهی کردند، گفتند - حالا نقل به مضمون می‌کنم، عین عبارت ایشان یادم نیست؛ احتمالاً جایی عین عبارات ایشان را نوشته باشم - «این حرفها چیست! شما بگوئید بروند بجنگند، خدا میرساند، درست میکند، هیچ طور نمی‌شود.» منطقاً حرف امام برای من قانع کننده نبود؛ چون امام که متخصص هواپیما نبود! اما به حقانیت امام و روشنائی دل او و حمایت خدا از او اعتقاد داشتیم، می‌دانستیم که خدای متعال این مرد را برای یک کار بزرگ برانگیخته و او را وا نخواهد گذاشت. این را عقیده داشتیم. لذا دلم قرص شد، آدمم به اینها - حالا همان روز یا فردایش، یادم نیست - گفتیم امام فرمودند که بروید همینها را هرچی می‌توانید تعمیر کنید، درست کنید و اقدام کنید...»

و در چنین شرایطی مهندسین کشور سعی کردند خودشان قطعات لازم را بسازند و همان تجهیزاتی را تعمیر کنند که برای نگهداری و تعمیرات تک تک شان نیاز به مهندسین آمریکایی داشتند و این هواپیماهایی که قرار بود در مدت چند روز از کار بیفتند هنوز هم در نیروی هوایی ما کار می‌کنند.

در زمان جنگ مهندسین ما پلهایی را احداث کردند که شاید هیچگاه باور نداشتند که بتوانند پروژه‌ای در این سطح را به انجام برسانند. پروژه پل بعثت در منطقه فاو از جمله این پلها بود. دفاع مقدس عرصه‌ای بود که یک انقلاب نوپای، ۱۹ ماهه در برابر تمامی ابرقدرتها با تجهیزات پیشرفته ایستادگی کرد. عرصه‌ای که دیگر جای امیدی به هیچ‌کس جز خداوند نمانده بود.

اگر نگاه یک ملت همواره به دست دیگری باشد تا نیازهای او را برطرف کند او همواره محتاج خواهد ماند. اما تحریم یک ملت را بزرگ می‌کند. یک ملت وقتی امیدش از دیگری قطع شود دست خالی پیشرفت می‌کند. دست خالی مقاومت می‌کند و دست خالی تمامی ابرقدرتها را شکست می‌دهد.

و این است همان نامعادله‌ای که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «...كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ. * وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ».

و اگر مستضعفین دنیا این نامعادله را باور کنند خداوند نیز وعده خود را در حق آنان عمل می‌کند که: «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» و بی‌شک مستضعفین وارثان اصلی زمین خواهند بود.

نظر خود بچیه

در این بخش از نشریه، از دانشجویان همین دانشکده سوال هایی را پرسیده ایم. این سوال ها، از خانم ها و آقایان و همچنین از سال های مختلف پرسیده شده است.

بعضی از دوستان سؤال ها را با دقت و حوصله بیشتری پاسخ گفته اند و بعضی هم فقط به یک یا دو سوال پاسخ گفته اند! ما از همه ی آن ها کمال تشکر را داریم. و اما سوال ها به شرح زیر است.

۱. تصور شما از دانشگاه -پیش از ورود به آن- چه بود؟ آیا همین چیزی هست که الآن می بینید؟
۲. به نظر تان دانشگاه به رسالتش عمل می کند؟
۳. فکر می کنید دانشگاه اگر چگونه عمل کند بهتر است؟ لطفاً پیشنهاد بدهید!

قبل از ورود به دانشگاه، دانشگاه رو یک فضای عامی که ولت خودتون جوای علم هستن فرض میکردم ولی متأسفانه بعد ورود به اینجا دیدم که بسیاری از دانشجویان انگیزه ی رفتن به دنبال کار عامی رو از دست دادن. بنظرم این ناشی از این است که دانشگاه هر چه و هر روز هر چه را در ذهن اون ها ذویکاره هوشی که با اون ۴ سال قرار هست زودگی بکنند، دانشگاه از روز اول باز هم چندین کلاس دیدنند که باید آنها رو با مثل گذشته پاس کنند و بروند بالاتر و فقط همین فاصله را دیدنند. متأسفانه این باعث پدیده های مثل گیم نت کردن سادت، کپ زدن تکالیف، رفتن به سمت سیگار و... میشه. به نظرم اگر با یک برنامه دانشگاهی که تازه از جو دبیرستان خارج شده را با هوش و هوشمندی شرکت کنند طوری که اصطلاح هوشمندی روشن شود، میتواند انتظار دلسلی را که گذران خودشان هستند و سعی میکنند از تمام زمان تحصیلشان برای کسب اطلاعات کارآمد برای آینده شان استفاده کنند را داشته.

کارشناسی - ورودی ۹۱

دانشگر

کارشناسی - ورودی ۹۱

بند فکر می کردم که دانشگاه متفاوت از مدرسه خواهد داشت و در آن هستند و رفتارهای بچگانه خود را کنار بدهند گذاشت. حال آنکه پس از ورود به دانشگاه متوجه شدم که تا مقطع لیسانس، اکثر دانشجویان فقط مطالعه می کنند و گویید همان مدرسه خودمان با دانش آموزان جدید است. متأسفانه یعنی آماده سازی مهندسی برای ورود به صنعت کشور و رفع نیاز های داخلی، عمل نمی کند و صرفاً به دنبال تربیت افراد ریاضی دان و نخبه برای تامین نیاز سایر کشور هاست.

قبل از ورود به دانشگاه، فکر می کردم که اگر دانشگاه قبول شوم، وقتم آزادتر خواهد بود و فرصت بیشتری برای دانش جو بودن دارم، تا این که وقتم صرف به ذهن سپردن مطالب شود.

به نظرم دانشگاه در حال حاضر انسانهای کاملاً مشابه هم را تربیت می کند، به این معنا که در دانشگاه ما یک سری انسانهایی را تربیت می کنیم که صرفاً به دنبال نمره ی بالا گرفتن هستند و راه آن هم کاملاً واضح و مشخص است: این که سر کلاس حضور فیزیکی (و نه لزوماً ذهنی!) داشته باشی، تکالیفت را به موقع و با جواب آخر درست بنویسی و... اما به عقیده ی من هیچ کجای این سیستم برای یک ذهن پرسشگر و خلاق و برای حتی آزمون و خطای فرد که خیلی می تواند مفید باشد، هیچ امتیازی نسبت به بقیه در نظر نمی گیریم و صرف جواب های یک امتحان یا تکلیف که اصلاً معلوم نیست در آینده به جز روی برگه ی کاغذ در عمل جای دیگری داشته باشد، در مورد افراد قضاوت می کنیم. نتیجه این می شود که بعد از یک یا چند ترم وقتی فرد نمرات پایینی تری را کسب می کند، به همان روش معمول که همه آن را انجام می دهند تا نمرات خوبی کسب کنند، رو می آورد و در پایان یک سری آدم مشابه به جامعه تحویل می دهیم.

کارشناسی برق - ورودی ۹۰

کارشناسی - ورودی ۹۲

۱) قبل از ورود به دانشگاه انتظار داشتم جو بیت دانشجویان از نتیجه نمره گرایی به سمت کسب تجربه های عملی بپردازد متأسفانه جو مشابه کنکور بیت دانشجویان رایج شده از طرفی از دانشگاه انتظار نمرت مثلاً در درسی مثل (کارگاه برق) کار عملی تعطیل شده. متأسفانه

۲) متأسفانه ما دانشگاه رو با معیارهایی مثل ISI و مقالات میسنجیم و اصلاً نه برای دانشجویان نه برای مسئولین اهمیتی نداره که چقدر از مطالبی که در دانشگاه مطرح میشه به کار جامعه میاد جامعه و دانشگاه موجود با ۲ هدف متفاوت بدیهیست که دانشگاه به وظیفش به خوبی عمل میکنه کافیست برای بهبود یکم رو اهدافمون کار کنیم

قسمت اول

ها چیه؟!!

دانشگاه به لحاظ تکنیکال از آن چیزی که فکر می‌کردم شاید خیلی بهتر بود. در دانشگاه وجود انسانهای بزرگ علمی را تجربه کردم که هم سطح علمی و هم سطح هوشی بالایی داشتند. با صرف نظر از تجهیزات و امکانات آزمایشگاهی، که ممکن است در بعضی از دانشگاه‌ها کم و بیش وجود نداشته باشد یا وجود داشته باشد ولی در سطح آن چیزی که انتظار داریم نباشد، خوب به لحاظ تکنیکال، مهارتهای شما به خوبی بکار گرفته می‌شود ولی به لحاظ کارکردی خیر. عصر ما عصر تورم سنجه هاست و در دانشگاه‌های ما معیار سنجش سواد نیست بلکه مدرک است. سواد فقط از برگردن یک سری اندیشه و امتحان دادن این محفوضات نیست. تازمانی که نظام مدرک‌گرایی در دانشگاه داریم پشت در نظام معرفتی می‌مانیم. دانشگاه آموزش اندیشه‌ها و بهبود بخشی آنهاست. دانشگاه علاوه بر آموزش اندیشه باید ما را اندیشمند بار بیاورد. من از دانشگاه انتظار دیگری را داشتم. تصور من از دانشگاه (بنا به فرموده‌ی امام خمینی (ره)) این بود که باید انسان ساز باشد. فکر می‌کنم در دانشگاه فقط یک بعمد پرورش پیدا کرد یعنی بعد تکنیکالی‌ام، بعد روحانی‌ام اصلا در نظر گرفته نشد و همین را مشکل دانشگاه می‌دانم. کلاس‌ها نوع مدل دانشگاه چه در ایران چه در خارج داریم:

دانشگاه‌های آموزش محور، پژوهش محور و کارآفرین. در دانشگاه‌های آموزش محور، آموزش‌ها کلاسیک بود که استاد و دانشجو از آنها پیروی می‌کردند. دانشگاه محیط بسته‌ای بود و ارتباطش هم با جامعه و هم با صنعت بسیار ضعیف بود یا اصلاً وجود نداشت. پژوهش‌ها هم سطحی و بیشتر تئوری بودند. دانشگاه محیط بسته‌ای بود و ارتباطش هم با جامعه و هم با صنعت بسیار ضعیف بود یا اصلاً وجود نداشت. پژوهش‌ها هم سطحی و بیشتر تئوری بودند. دانشگاه نسل اول انسان‌های کارشناس تربیت می‌کرد و به خروجی‌های خود مدرک‌های رسمی می‌داد که براساس آنها معلوم می‌شد چه کسی در جامعه‌شناسی، فیزیک، شیمی، داروسازی و... چه پایه‌ای دارد. سپس دانشگاه‌ها وارد نسل بعد شدند. دانشگاه نسل دو پژوهش محور شد و در آن مقاله و پنتت و... معنا و مفهوم بیشتری پیدا کرد، ضمن اینکه آموزش و مدرک دانشگاهی نسل اول را هم داشت ولی ارتباطش با صنعت و جامعه به صورت متوسطی وجود داشت. هنوز هم خیلی از دانشگاه‌های ما همان دانشگاه نسل دوم هستند. دانشگاه نسل سوم هم در طول بیست ساله اخیر و بارشد نیازهای جوامع تعریف شد. این دانشگاه، کارآفرین، فن‌آفرین و نوآور است و ارتباط خوب با صنعت، تولید ثروت و ایجاد اقتصاد دانش بنیان را دنبال می‌کند. دانشگاه باید طبق فرمایش مقام معظم رهبری، حکمت بنیان باشد. در دانشگاه حکمت بنیان علاوه بر برنامه‌های دانشگاه‌های نسل اول و دوم و سوم، به بعد تربیتی انسان نیز پرداخته می‌شود و سعی می‌کند ارتباط تنگاتنگ تر و مؤثرتری با جامعه ایجاد کند؛ به صورتی که تبدیل به شهر-دانشگاه شود. مردم در دانشگاه در رفت و آمد و با دانشگاه تعامل داشته باشند. علاوه بر اینکه ارتباطش با صنعت نیز قوی است و چرخه ایده تا مصرف در آن رعایت می‌شود. در نهایت هم مجموعه‌ای از مسائل معنوی و اخلاقی و عدالت محور در آن دیده شود. اینها می‌تواند ما را به دانشگاه حکمت بنیان نزدیک کند. لازمه‌ی حکمت، ترکیب و تلفیقی از ایمان و علم است، ایمان و علمی که اگر در نظرشان نگیریم، پشت درهای نظام معرفت خواهیم ماند و این نظام معرفت مبنایش، اگر به فطرتمان برگردیم و بخواهیم ندای فطرتمان را پاسخ دهیم خداجویی و توحید محوریمان هست. نظام معرفتی که توحید محور باشد. فکر می‌کنم که اگر کشورمان برگردد به اصول مبنای فطری معرفتی مبتنی بر توحید نظام معرفتی صرفاً یادگیری اندیشه‌ها نخواهد بود نظامی را شاهد خواهیم بود که علاوه بر پویایی در تولید علم دارای چارچوبی متقن مبتنی بر ریشه‌های درست خواهد بود.

۱. الفبای کسب و کار؟

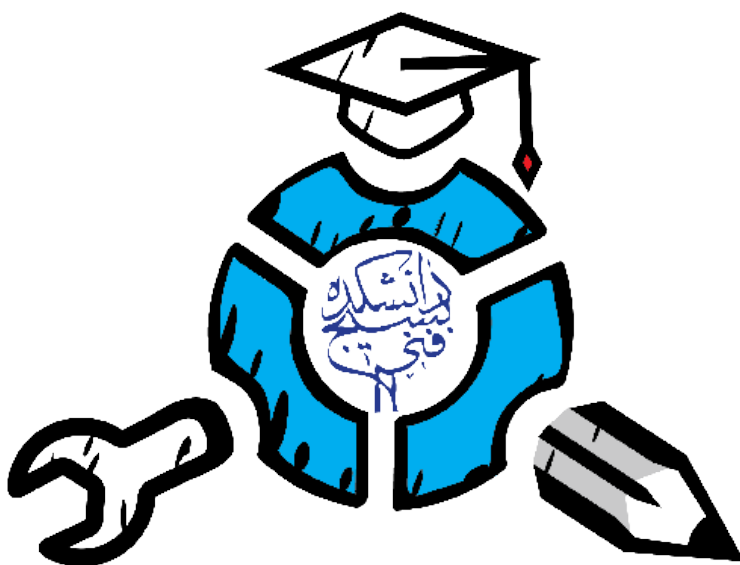
گزارش روز سوم، از مجموعه همایش های صنعت سال گذشته
«با حضور دکتر امتین خسروی و شرکت فناپ»

۲. چه کسی رد پای مرا جا به جا کرد؟!

گزارش روز پنجم، از مجموعه همایش های صنعت سال گذشته
«با حضور مدیر عامل شرکت همایه ودکتر ناصر معصومی»

در این قسمت از نشریه، گزارشی
از صنعت سال گذشته را خواهید خواند.

تاریخچه صنعت



“ سومین روز از سلسله همایش های کنگره ارتباط
دانشکده فنی و صنعت
۲۳ آذر ماه ۹۲ ”

الفبای کسب و کار؟

«با حضور دکتر رامتین خسروی و شرکت فناپ»



البته بهتر است بگوییم هیولای نفت. چون که اقتصاد مبتنی بر نفت شرایطی را بوجود می آورد که باعث بروز مشکلات بر سر این راه می شود. از آن جمله میتوان به ۳ نقش بد دولت اشاره کرد:
— دولت رقیب شما شود.
— دولت کارفرمای شما شود. (یعنی

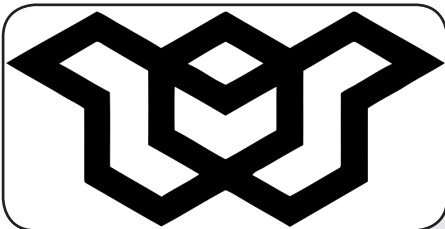
دولت بخواهد کار شما را خریداری کند)
چون بدنه ی دولت بدنه ی بروکراتیک خیلی کندی دارد و مشکل بی ثباتی مدیریتی نیز افزون بر آن است.
— دولت از شما حمایت کند. چون گذشته از بحث رانت خواری، این موضوع باعث تنبلی می شود!!

کسب و کار شما باید طوری باشد که مردم مشتری شما باشند نه دولت.
در این میان نقش دانشگاه خیلی زیاد نیست. در واقع نباید هم زیاد باشد. دانشگاه باید به شما پایه ها را یاد بدهد و استاد نیز شما را معرفی کند به جاهای مربوطه. ولی اینکه دانشگاه بخواهد هم ارتباط خود با صنعت را حفظ بکند و هم مقاله های معتبر علمی بدهد، الآن کار راحتی نیست.
شما باید خودتان روی پای خودتان بایستید. مسئولین برای شما فعلاً کاری نمی کنند.

چند سالی هست که شرایط به گونه ای تغییر کرده که ما را نسبت به کسب و کار در حوزه IT امیدوار می کند.
از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:
— آشنایی خیلی بیشتر نسل جدید با تکنولوژی در مقایسه با گذشته.
— امکان پرداخت الکترونیکی.
— نفوذ زیاد اینترنت و سرویس های آنلاین در بین مردم.
در این میان ایده های کوچک توانسته اند نتایج خیلی خوبی داشته باشند برای مثال نرم افزار بازار که توانسته در حوزه برنامه های موبایل موفقیت های زیادی بدست آورد.
اما برای هر کاری قواعد و الفبایی وجود دارد. قبل از هر کاری باید مسیر و هدف روشن باشد، مشکلات و راه مقابله با آنها را بشناسیم، راه اندازه گیری بهره وری را بدانیم و ...
پس مشخص است که قبل از ورود به فضای کسب و کار باید قواعد این حوزه را بدانیم که این مستلزم آموزش مناسب در این زمینه است.
در سر این راه هیولایی خودنمایی می کند! می توانید حدس بزنید؟! بله، شاید غیر قابل باور باشد. ولی باید بگوییم که آن هیولای بزرگ موجودی است به نام «دولت»!!

چه کسی رد پای مرا جا به جا کرد؟!!

«با حضور مدیر عامل شرکت همایه و دکتر ناصر معصومی»



شما می بینید که یک فردی کشاورزی می کند، خب فایده کارش هم به طور

ملموس به ما می رسد. می شود نان، حبوبات و ماده اولیه مورد نیاز. اما نقش ما چطور است؟ فایده ما چیست؟ واقعا جایگاه و نقش دانشگاه در جامعه چیست؟ اثر و رد پای شما در این جامعه کجاست؟ ممکن است کسی بگوید خب هنوز زود است! گاهی افراد می گویند با لیساس که نمی شود کاری کرد، با فوق لیسانس که نمی شود کاری کرد! باید ادامه بدهیم ... این فرد قطعاً دکترا هم بگیرد باز همین است ... کسی که نمی تواند با دیپلم دردی را دوا کند، خاری را از جایی بلند کند و یا مرهمی بر

گزارشی از پنجمین روز، از اولین دوره سلسله همایش های کنگره ارتباط دانشکده فنی و صنعت
۲۵ آذرماه ۹۲

همه ی ما آدم ها در بریان زندگی مون یک سری اهداف و آرمان ها و آرزو ها داریم، بعضی وقت ها فورمون آرمان های قشنگ، مفید و موثرمون رو می دونیم و می شناسیم. اما گاهی اوقات هم پیش میار که حتی فورمون هم فیلی مطمئن نیستیم که بطور کلی و در یک نگاه کلان تر، کاری که انیام می ریم و هدفی که دنبال می کنیم آیا در راستای مصالح فورمون و جامعه مون هست یا نه. فقط به صورت مقطعی می دونیم. درس فوندرن هدف مقدسی ست و علم دوستی یک اصل و یک آرمان بسیار بزرگی ست. اما اینکه ما علم را دوست داریم، فب بالاخره آفرش که پی؟!!

زخمی باشد در لیسانس و فوق لیسانس و دکترا هم نمی تواند. نقش و جایگاه دانشگاه در صنعت چیست؟ سهم دانشگاه در ارائه خدمات تخصصی چقدر است؟ خدمات تخصصی شامل کارهای اجتماعی، هنری، فرهنگی، پزشکی و فنی و ... سهمش در تولید محصولات صنعتی و فناوری چقدر؟ در ارائه خدمات آموزشی و پژوهشی؟ البته کسی قصد ندارد دانشگاه را پایین بیاورد یا اینکه الکی بالا ببرد. می خواهیم واقع گرا باشیم این سوالها را در همه ی دنیا و همیشه باید پرسید. نقش دانشگاه در زندگی روز مره ما چیست؟ چه درصدی از محصولات ما در داخل تولید می شود، چه درصدی از خارج وارد می شوند؟ این سوالات را که ادامه بدهیم به این نتیجه می رسیم که یک ایهام وجود دارد، اینکه انگار دانشگاه های ما خیلی هم نتوانسته اند آن مأموریت خودشان را در ارائه خدمت به جامعه، در آن چرخه پر کنند. صرف اینکه من علم را خیلی دوست دارم، این یک خیال است، دوست داشتن علم و دانش که آب و نان و غذا نمی شود! این باید به چرخه برگردد. یک پرنده وقتی می میرد هم، تمام وجودش تبدیل به خاک و چیزی می شود که مفید است. یعنی دوباره به چرخه برمی گردد. نمی شود که ما همیشه مصرف کنیم اما خروجی مان در جامعه مطلوب نباشد. البته تخصص ها متفاوت اند و ممکن است خدمات بعضی ها ملموس تر باشند، مثلا پزشکی یا مهندسی های عمران و ...

کارهای زیادی انجام شده، مثلا ایجاد پارک های علم و فناوری و مراکز رشد و ایجاد صندوق های حمایت از دانش پژوهان و یا مثلا بنیاد ملی نخبگان، ستاد های توسعه فناوری های نانو، میکرو و ... همین طور ایجاد سازمان هایی مثلا جهاد های دانشگاهی. همه و همه نشانگر این هستند که یک نیازی بوده و همه دارند تلاش می کنند که به سمت رفع آن برویم. اما آیا واقعا، آنچه که انجام شده، مطلوب بوده است؟ شما راضی هستید از خودتان؟ چقدر موثرید در زندگی اطرافیانتان؟ همه ی این درس و مشق و علم و تلاش، برای زندگی ماست، در چهارچوب و در راستای اهداف کلانی ست که برای خلقت انسان وجود دارد. تا حالا چقدر مفید بوده ایم و فردا قرار است چقدر مفید باشیم؟ یعنی در سن ۲۰ و ۲۲ و ۲۴ و ۲۵ و ... سالگی، هنوز برای مفید بودن زود است که بعضی هم چنان سردرگم مانده اند!؟

چند نفر از دانشجویانی که مراجعه می کنند برای پروژه کارشناسی، دنبال این هستند که واقعا یک کار مفید انجام دهند؟ درصد خیلی کمی متأسفانه. همه دنبال این هستند که فقط مطالعه و پژوهش کنند. بالاخره این همه خواننده ما باید یک جوری برگردد دیگر، کجا می خواهد این اتفاق بیفتد؟ چند نفر از ما بلدیم مسئله طرح کنیم؟ در حالی که ما رشته مهندسی هستیم و اصلا باید مسئله محور باشیم اما همه از مسئله فرار میکنیم! اصلا خودمان را به چالش نمی کشیم ... مغز ما باید یاد بگیرد که چگونه عملیاتی فکر کند. همه چیز که روی کاغذ نیست. چیزی که می سازند و به شما می دهند، که کار یک بار و دو بار طرح کشیدن نیست، یک تاریخ زحمت کشیده اند تا به یک محصول مورد استفاده ی خوب می رسد، پس تمرین و ممارست و مداومت می خواهد. تا کسی بافتنی نبافد، نقاشی نکشد و... که دستش هنرمند نمی شود. اینکه همه منتظر باشند که دیگران برایشان بسازند که نمی شود! همین طوری به انتظار هم بنشینید!

یک مقداری البته بر می گردد به فرهنگ و شیوه ی تفکر. هر یک از ماها یک بستری داشته ایم، اگر بخواهیم یک راهی را

برویم، اگر در فضای اجتماعی آنجا همه آماده نباشند، ممکن است حتی کسی سراغ مان هم نیاید. پس من هم خیلی نمی توانم آدم موفقی بشوم چون فضا چیز دیگری می خواهد. از دانشجوی می پرسی چرا می خواهی بیایی، بروی، درس بخوانی، ...؟ می گوید چون جو همین است! همه این کار را می کنند ... بنابراین فرهنگ و نگاه باید عوض بشود. نگاه هر کس به خودش و فرهنگ هر کس در زندگی خودش. چیزی که در ذهن و فکر هر کس باید باشد که به او حرکت و حیات بدهد، این سوال است که من اصلا برای چه اینجا هستم؟ هدف من از زندگی چیست؟ و این هدف می تواند آنقدر برایش اهمیت پیدا کند که حاضر بشود جان خودش را در راه آن بدهد. پس باید به باور رسید و تا خودمان را تغییر ندهیم، نمی توانیم این کار را انجام دهیم.

دانشجوی عزیز! تا کی می خواهی فقط بخوانی؟! پروژه لیسانس، عصاره و جمع بندی تمام آموخته های شماست که نشان می دهد شما چه بلد هستی؟ این نتیجه گیری همه ی عمر آن چهار سال است. اصلا این نقطه شروع شغلت می تواند باشد ... اما بچه ها جدی اش نمی گیرند معمولا.

آیا شغل این است که تمام کارهایمان را انجام بدهیم، خب معدلمان هم که خوب شد، حالا برویم مراجعه کنیم ببینیم چه شغلی بهمان می دهند؟؟ خب حالا اصلا شما کاری هم بلدی؟! بچه ها معمولا دو فرصت مهم که کار آموزی و پروژه لیسانس هست را از دست می دهند.

درست است که برای رسیدن به فناوری، مرحله اول داشتن دانش است، اما خیلی به دانش مان ننازیم چون به تنهایی راه به جایی نمی برد ... مقاله نوشتن که هدف غایی ما نیست، مقاله نوشتن یعنی که من یک کاری انجام داده ام و این گزارش آن است، می فرستیم به یک سری آدم معتبر و مرجع، ببینید نظر شما چیست؟ همین! و الا مهم خود اصل آن کار است نه گزارشش که ... آخر کار این است که این ایده پیاده سازی شده و برگردد.

نکته های ناب صنعتی (!):

یک) معمولا شروع یک کار صنعتی که تکنولوژی بالایی داشته باشد، علی رغم تمایل بچه ها و فارغ التحصیل ها، با مهندسی معکوس شروع می شود و در تمام دنیا هم همین است یعنی جایی که ما یک تکنولوژی را نداریم و می خواهیم آن را بدست آوریم، شروع کار با مهندسی معکوس است.

دو) ابتکار و نوآوری در صنعت خیلی متفاوت است با ابتکار و نوآوری در دانشگاه و در تئوری. حتی پیاده کردن کلاسیک ترین و ساده ترین مسائل تئوری هم در عمل با مشکلات فراوانی مواجه است.

سه) برای اینکه یک شرکت موفق باشد، چند عامل وجود دارد: وجود و حضور فردی که توانایی تجاری داشته باشد، بحث سرمایه ای که با وسعت کار تناسب داشته باشد، وجود عوامل فنی و اجرایی، شرایط محیطی مناسب و هم افزایی به جای تقابل.

چهار) عوامل جهش در موفقیت های صنعتی: مناسب بودن شرایط محیطی (مثلا حمایت دولت و ...)، سرمایه بال، ناآگاهی رقیب، ابتکارات و توان فنی (مهم ترین عامل)، ابتکارات عامل تجاری، تلاش های فوق العاده و رفع موانع.

سفن اندر احوالات نظامیه

در موسم عرّف و الاضافه مرا شدتی در درس افتتاریه پیش
 آمد؛ بالفور به نزد نصره الله فرشی یزیدی رفتیم و برو گفتیم که مدتی
 از تمصیل در نظامیه نمائده و اعظم چون شهاب الدین عمر سهروردی
 و ابوالفرج بن جوزی از این بوم رفت بریسته و به بلاد روم رفتاندر تا به
 پژوهش بپردازند و نقشی نو در مرزهای علوم و افواه عام در اندازند. درسی ارائه
 نمیدهند و بر سر ما دلتنگی و عسرت مینهند. چه کنیم که وقت عرّف اندک است و فار
 دوریشان در کوی ما فلیده و دست هجر پیراهن صبرمان دریده؛ نه اتمتال میهمان شدن در
 شیراز که شان مغول دست به تطاول برده و نه مجال صبر به بازگشت شیخ جوزی و شیخ سهروردی
 که تمصیل بیش از چهار سال برای ما نمائده. نصره الله بالفور امر فرمود تا مطلقه به پیش شیخ فسرو
 رازی بیرم و از او کسب تکلیف کنم. شیخ فرمود:

«اگر نامرادی دوران بَدی
 چو درست نهاری به هشتم زمان
 چو آنرا ره طاعت امروز گیر»
 برو درس دیگر ز جای دگر
 مرا با تو حرف دگر نیست تیز
 نظامیه نابود و ویران بَدی
 چو دیوان حرف مغز و ناران بَدی
 و گرنه که زهرت به دوران بَدی
 بگیر ار که چارت کمالان بَدی
 برو یا به مسمار دیوان بَدی»

خالمه متابعت استاد نمودم و راه فویش از وثاق استاد سوی کوی پرفاندم.
 این بود ملکاتی که دانشویان درس افتتاری به ترم هشت گذارند و با مصائب آموزش
 دست در گریبان نشوند. ضمناً هرگونه مشایعت با افراد فقیقی و حقوقی بر مسمب
 اتفاق است. امید است که روی ملال در نکشد شیخ اجل که قصد ما فیر
 است.

مکاتبت فی مقالات ISI العلمیه

گفته اند که در نظامیه ترقیاتی رخ داده بود و طلاب
 دکتری فراج علم فویش با مقاله ی ISI می دارند. شی
 سعری رومه الله مرا به مبره ی فویش فرافواند و صبتی می بود
 تا در یافتیم که مشغول کتابت رساله اش اندر ارب پارسی است. شیخ
 اجل نام کتاب را گلستان نهاده و روی در تنسیخ آن دارد. برو گفتیم چه
 نشسته ای که اگر بر سیاق ISI مقالتی بنویسی طریقی اپلایت سفت هموار شود و
 در دیار رومیان به تمصیل پردازی که نامشان بر صدر مصطبه هاست و گلایشان رونق
 بازار. به لطایف الفیل امتناع می ورزید و پس از آن روی از مبالست من بر تافت تا بر
 سبب واقعه روزی وی را در دکان قنادی دیدیم که علوای شیرازی را با قصب البیب دریش
 می آمیخت و به کام خلق می ریخت.
 مرا شنافت و گفت:

آن شنیرستی که در اقصای شام
 گفت با شاگرد هایش رازها
 کز تمنّا می کنی لطف خدا
 تیز رو از مردمان مشکل کشا
 جوزی آن مرد بزرگ و با مرام
 پر شد از گفتار او انبازها

مکاتبت فی دفول العلوم ایونانیه فی

چارت النظامیه الدرّاسی

آمده است که در بلد بغداد مدرسه ای بود خرم که در آن
 طلاب تعلّم می کردند و سرانگشتت تدبیر بر لوح ورق می فستند.
 از فنون بلاغت و صرف و نحو گرفته تا احوال کواکب و ستارگان
 یادگیریش بر همگان مفروض بود و مجهولات جهان بر اهل نظامیه معلوم.

علما یهودی کردند تمام که علوم یونانی را به زبان عربی بازگردانند و چراغ فضل
 و تعلّم را در بیغوله ی جهالت برافروزند. چون از این معاملت فارغ شدند دروس را
 در چارت درسی کنیانند و دانشویان فویشتن را در راه یادگیری این علوم بسیار ربانند.

درس بوالفسن بن جوزی اندر احوالات اساطیر یونانی بود که بوجه برای دروس محدود بود و
 علوم فودمانی در نزد مدیر مطرود. نگاه رندی آواز داد: ای بوالفسن ما را از فواید این درس آگاه
 کن؛ اینها که گویی به چه کار آید که در تعلّم آن طلاب را به کلو فار آید.
 شیخ گفت: یانا سفن از زبان ما می گویی که ما نیز از تعلیم این علوم دلفونیم. تفصص ما
 در علم قال است و تممل این مفاهیم بر ایمان ممال. لیک علوم ایشان به روز است
 و نگاه مدیر بر علوم فودمانی برف را چون آفتاب تموز. بسیار برو گفتیم که گر چه
 در بلد یونان تعلّم کردی این دست علوم ایشان راست و ما را همین بس
 که علم فویش آموزیم و نگاه به مصائب فود روزیم. حرف ما میخ بود
 و زبان ایشان سنگ که شاگرد میوب ما سعری گفت: «نرود میخ
 آهنین در سنگ!»